

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ (۲۰) وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ (۲۱) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ (۲۲) إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ (۲۳) وَ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ (۲۴) تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ (۲۵) كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ (۲۶) وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ (۲۷) وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ (۲۸) وَ اتَّفَعَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ (۲۹) إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ (۳۰) فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى (۳۱) وَلَكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (۳۲) ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى (۳۳) أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ (۳۴) ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ (۳۵) أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى (۳۶) أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْنَىٰ (۳۷) ثُمَّ كَانَ عِلقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ (۳۸) فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَىٰ (۳۹) أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ (۴۰)﴾

سوره مبارکه «قیامة» که با سوگند یاد شد، این تعبیر ﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾، حتماً سوگند است، چون خود این ﴿لَا أُقْسِمُ﴾ اصطلاح قَسَمی است. شاهدش هم این است که در جریان نفس که فرمود: ﴿وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾، به جامع درجات نفس در سوره مبارکه «شمس» سوگند یاد کرد؛ به خالق اینها هم سوگند یاد کرد که فرمود: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾.^۱

درباره خدای سبحان در سوره مبارکه «معارج»، آیه چهل به این صورت آمده، فرمود: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ * عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾، این ﴿لَا أُقْسِمُ﴾ سوگند است، برای اینکه فرمود: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ﴾، در حالی که در سوره مبارکه «ذاریات» آیه ۲۳ فرمود: ﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾، قسم به رب «سماء و ارض»، همان ﴿رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾ است، پس اینکه می‌فرماید: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾؛ یعنی «أُقْسِمُ». نه معنایش این است که من سوگند یاد نمی‌کنم، برای اینکه در آیه ۲۳ سوره مبارکه «ذاریات» دارد قسم به ﴿رَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾. «فَتَحْصِلُ أَنْ هَاهُنَا أُمُورًا أَرْبَعَةٌ»؛ یک: ﴿لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ﴾، دو: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾، سه: ﴿لَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾، چهار: ﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾. این نشان می‌دهد که اینها سوگند است، پس در اینکه اینها سوگند است، اصطلاح سوگندی است، حرفی در آن نیست. نه کلمه «لا» زائد است و نه ﴿لَا أُقْسِمُ﴾ به معنای نفی سوگند است. این امور چهارگانه تثبیت شده است.

مطلب بعدی درباره اینکه منکران معاد شبهه علمی ندارند، بلکه شهوت عملی دارند، فرمود: ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرُ أَمَامَهُ﴾؛ یعنی مشکل علمی ندارد، این می‌خواهد جلویش باز باشد، از این جهت منکر قیامت است. حالا چرا می‌خواهد جلویش باز باشد؟ در آیه بیست فرمود: ﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ﴾، چون دنیا را دوست دارند. یک وقت است که حلال دنیا را دوست دارد، این «يَجْمَعُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ»، این همان است که در سوره مبارکه «بقره» فرمود عده‌ای می‌گویند: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً﴾؛^۱ در آیه فرمود: ﴿فَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا﴾، دیگر حسنه نمی‌خواهند، حلال و حرام برایشان یکسان است. این آیه که دارد: ﴿فَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا﴾، حسنه در آن نیست؛ چه حلال، چه حرام برای آنها یکسان است. اگر این چنین باشد، می‌شود:

﴿بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ﴾، چون ﴿بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ﴾، ﴿يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾. او اگر هر چیزی را بخواهد بهره ببرد؛ چه حلال، چه حرام، باید جلویش باز باشد، پس ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾ مستند ﴿بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ﴾ است، سند علاقه به باز بودن جلو حبّ دنیاست، بدون اینکه برای آنها حلال و حرام فرق داشته باشد.

فرمود: ﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ * وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾، کاری با آخرت ندارید و خیال می‌کنید که مرگ پوسیدن است در حالی که مرگ از پوست به درآمدن است. در جریان معاد از چندین راه قرآن کریم با ما سخن می‌گوید. آنهایی که خیلی غنی و قوی هستند، می‌گویند اصلاً مرگی در کار نیست که ما بگوییم چگونه خدا دوباره مُرده را زنده می‌کند، مگر انسان می‌میرد؟! انسان از پوست به درمی‌آید، انسان مرگ را می‌میراند، نه بمیرد. اینکه فرمود: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾؛ ^۱ «ذُق»؛ یعنی چشیدن. هر ذائقی مذوق را هضم می‌کند. ما مرگ را می‌میرانیم، ما می‌چشیم، او هضم می‌شود، دیگر مرگی در کار نیست. برای اوحدی یعنی اوحدی! برای اوحدی مسئله معاد برهان غی خواهد. می‌گویند تو مسافری از اینجا به برزخ، از آنجا به ساهره معاد، از آنجا به صراط و حساب و کتاب، از آنجا به بهشت. چیزی از بین نمی‌رود، «وَلَكُمْ كُمُ تَتَقَلُّونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ» ^۲ این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود انسان مسافر است: «وَلَكُمْ كُمُ تَتَقَلُّونَ مِنْ دَارٍ»، هیچ یعنی هیچ! برای خواص و اوحدی از اهل نظر مسئله مرگ مطرح نیست که خدا چگونه دوباره مرده را زنده بکند، اینکه از بین نرفت، این مرتّب در حرکت است.

آیاتی که دارد: ﴿إِلَى اللَّهِ تُصِيرُ﴾ ^۳ آن صیرورت یعنی صیرورت! انسانی که در صیرورت است که غمی پوسد. برای اوحدی از اهل عقل سخن از اینکه چگونه خدا مرده را زنده می‌کند، اصلاً مطرح نیست. برای اوساط مردم که خیال

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

۲. بحار الانوار (ط - بیروت)، ج ۳۴، ص ۱۴۶.

۳. سوره شوری، آیه ۵۳.

می‌کنند، انسان می‌میرد و نابود می‌شود از دنیا، بعد می‌گوید: ﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾^۱ آن وقت قرآن براهینی اقامه می‌کند، پس برای اوحدی اصلاً این شبهه مطرح نیست، ﴿تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾ است؛ یعنی با «صاد»، ﴿إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾^۲ یعنی «صاد». صیورت اشیاء به طرف خداست، روی اشیاء به طرف خداست. این هیچ نابود نمی‌شود. ﴿وَلَكِنَّكُمْ تَتَّقُلُونَ مِنْ دَارٍ﴾، «من دار»، «من دار»، «من دار»، «إِلَى دَارٍ». این بیان نورانی حضرت امیر است؛ اما برای اکثر مردم که می‌بینند مرگی هست و نابودی هست و قبری هست و امثال آن، این را از چند جهت برهان اقامه می‌کنند: یکی هم از نظر مبدأ فاعلی، یکی از نظر مبدأ غایی. مبدأ فاعلی چون بیشتر مطرح است، بیشتر قرآن کریم بر آن تکیه می‌کند که شما چه شبهه‌ای دارید؟ آن کسی که انسان را «لا شیء» بود، «شیء» کرد، الان که تمام ذراتش موجود است. روح که اصلاً از بین نمی‌رود، بدنش متفرق شد، جمع می‌کند: ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾^۳، اینها مسئله قدرت مبدأ فاعلی است؛ لذا می‌فرماید: ﴿وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾^۴؛ یعنی احیای مجدد انسان‌ها آسان‌تر از آفرینش ابتدایی آنهاست، برای اینکه قبلاً هیچ نبودند، حالا موجود کرد و حالا همه چیزشان موجود است. بعد فوراً برای اینکه به ما بفهماند اینکه خدا در قرآن فرمود: ﴿وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾؛ برای خدا آسان‌تر است، این برای تفهیم بشر است، وگرنه ﴿لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾^۵؛ برای خدا آسان‌تر است؛ یعنی چه؟ در برابر قدرت نامتناهی آسان و آسان‌تر ندارد. کسی که بر اساس اراده کار می‌کند، برای او آسان و آسان‌تر ندارد. همه چیزی برای ذات اقدس الهی «علی سواء» تحت قدرت اوست. این جزء مبدأ فاعلی است.

۱. سوره یس، آیه ۷۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۲۸؛ سوره نور، آیه ۴۲؛ سوره فاطر، آیه ۱۸.

۳. سوره یس، آیه ۷۹.

۴. سوره روم، آیات ۲۶ و ۲۷.

۵. سوره نحل، آیه ۶۰.

بر اساس مبدأ غایی هم در قرآن کم نیست، فرمود انسان هدفمند است، چنین نیست که هر چه کرد، کرد! یک آدم خوب کاری کرد، گم بشود یا یک آدم بد ستم کرد و خلاف کرد، گم بشود! ممکن نیست چیزی در عالم گم بشود. عالم هدفی دارد، حسابی دارد، کتابی دارد. این طور نیست هر کسی هر حرفی زد، هر کاری کرد، مسئول نباشد، گم بشود. بر اساس مبدأ غایی در بعضی از آیات برهان اقامه می کنند که پس معاد حتماً حق است و ضروری است. بر اساس مبدأ فاعلی هم چه در آیات فراوانی است. در این بخش هم به مبدأ فاعلی اشاره می کند هم به مبدأ غایی. به مبدأ غایی اشاره می کند، فرمود: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾؛ انسان یاوه است؟ زحماتی که کشید هدر رفته؟ اگر - خدای ناکرده - بد رفتاری هایی کرد و نسبت به دیگران ستمی کرده، هیچ مسئولیتی ندارد؟! خدماتی که کرده، کارهای خیری که کرده، در راه دین جانباز شده یا شهید شده، پاداشی ندارد؟! اینکه نیست. نظام، نظام حق است. یکی از چیزهایی که دیر به ذهن می آید، یا شاید به آسانی به ذهن نیاید، این است که خدا می فرماید مصالح ساختمانی این نظام سپهری حق است؛ یعنی چه؟ یعنی شما می توانید درباره این بنا و امثال بنا سؤال بکنید که مصالح ساختمانی آن چیست؟ آن مهندس و معمار به شما جواب بدهند که این از آهن است و سیمان است و سنگ است و امثال آن. ولی وقتی این سؤال را ادامه بدهد که سنگ را از چه چیزی خلق کردند؛ مثلاً بگویند از فلان ذرات. وقتی بگویند فلان ذرات اتمی را از چه چیزی خلق کردند؟ دیگر جوابی ندارید. خدا می فرماید مصالح ساختمانی عالم حق است. اینجا چیزی غیر از حق به کار نرفته است: ﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾^۱، اصلاً مصالح ساختمانی عالم حقیقت است. این عالم باطل را نمی پذیرد. هر کسی حرفی زده و خلافی گفته رسوا می شود، چرا؟ چون اینجا جای باطل نیست. هم به صورت سالبه می فرماید که ﴿بَاطِلًا﴾^۲، هم به صورت موجهه می فرماید: ﴿إِلَّا بِالْحَقِّ﴾.

۱. سوره حجر، آیه ۸۵؛ سوره احقاف، آیه ۳.

۲. سوره ص، آیه ۲۷.

اگر مصالح ساختمانی آسمان و زمین حق است، ممکن است کسی در اینجا ظلم بکند و کیفر نبیند؟ شدنی نیست. اینجا حرف باطل بزند و دهنش را نزنند؟ این نیست. کار خیر بکند و پاداش نبیند؟ این نیست. این هیچ وقت زیر سؤال نمی‌رود. فرمود ما عالم را با حق خلق کردیم: ﴿خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ یا ﴿بَاطِلًا﴾ یا ﴿إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ یا ﴿لَا عَيْنَ﴾^۱؛ ما بازیگر نیستیم، عالم هدفی دارد، هر چیزی مقصودی دارد، به مقصد می‌رسد، این است. این در جای دیگر که نیست. فرمود اینها مشکلشان دنیاست، اگر دنیای حلال بخواهید که راه باز است. هر چه از راه حلال بخواهید، راه باز است. شما بگو: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً﴾، راحت زندگی می‌کنید، ﴿فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾^۲ سعادت دارین است.

اما شما می‌گویید: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا﴾ و بقیه‌اش را نمی‌گویید! دیگر ﴿وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ﴾^۳ فرمود اینکه ما گفتیم: ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾، سندش این است که ﴿بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ﴾ این دلش می‌خواهد با شهوت و غضب حرکت کند؛ لذا جلویش باید باز باشد. اگر این چنین است و آخرت را فراموش کرده، ما وضعیت آخرت را شرح می‌دهیم. در قیامت یک عده خوشحال هستند، خندان هستند، کسانی هستند که نه بی‌راهه رفتند، نه راه کسی را بستند. یک کسب حلالی داشتند، آبرومندانه زندگی کردند، ولو خیری به آن صورت انجام ندادند؛ ولی کار کردند برای جامعه. در رشته خودشان کاسب بودند، کسب حلال داشتند، این خیر است. مشکل جامعه را برطرف کردن است. تولیدی کردند، این ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ﴾ «نضارت» با «صاد ضاد»؛ یعنی با طراوت، خوشحال، خندان. در برابر یک عده ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ﴾، پژمرده، افسرده، غمگین، خاک ذلت و غبار بدبختی بر چشمان و چهره‌شان

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۶؛ سوره دخان، آیه ۳۸.

۲. سوره یونس، آیه ۶۴؛ سوره ابراهیم، آیه ۲۷؛ سوره فصلت، آیه ۳۱.

۳. سوره بقره، آیه ۲۰۰.

نشسته، چنین کسی را می‌گویند: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ﴾. آنها که ﴿يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ﴾، با نضارت و طراوت آمدند: ﴿إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾؛ به طرف رحمت خودشان نظر دارند. این نظر به معنای نظریه است، نه نگاه کردن.

شما ببینید در مقبوله عمرو بن حنظله و مانند آن دارد که آن فقیهی که «نظر فی حلالنا و حرامنا»، گاهی با «إِلَىٰ» گاهی با «فِی». این نظر نه منظور مادی می‌خواهد، یک؛ نه ناظرش باید مادی باشد، دو؛ هم ناظر می‌تواند مجرد باشد؛ مثل اینکه خدا به یک عده نظر دارد، به یک عده نظر ندارد: ﴿لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۱ یا در دعای «ندبه» و امثال آن می‌گوییم: «وَ اَنْظُرْ إِلَيْنَا نَظْرَةً رَحِيمَةً»^۲ ناظر لازم نیست با چشم یا بساط حسّی ببیند. خدا یک عده را نگاه می‌کند، یک عده را که لایق نیستند، نگاه نمی‌کند: ﴿لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ﴾.

پس نظر هم می‌تواند از جهت ناظر یک امر مجرد باشد، هم از جهت منظور یک امر غیر مادی باشد. اینکه فقیه «نظر فی حلالنا و حرامنا»؛ یعنی نظریه می‌دهد. در این قسمت‌ها هم ذات اقدس الهی فرمود: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾ و سخن از وجوه است، نه عیون. یعنی این چهره به طرف رحمت حق منتظر است. چه اینکه سلیمان گفت که ما این نامه را فرستادیم: ﴿إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ﴾، این «ناظره»؛ یعنی من منتظر هستم. هنوز نیامدند تا او نظر کند، ﴿فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ﴾^۳، اینها منتظرند. اینها منتظر رحمت الهی هستند و به آن رحمت هم می‌رسند.

پرسش: ...

۱. سوره آل عمران، آیه ۷۷.

۲. المزار الکبیر (لابن المشهدی)، ص ۵۸۴.

۳. سوره نمل، آیه ۳۵.

پاسخ: باشد، غرض این است که یکی از معانی آن انتظار است؛ ولی نظر به هر حال برای وجه است نه برای عین. اینکه فرمود چهره اینها، نه چشم اینها! معلوم می‌شود دیدنی منظور نیست. بیانی مرحوم علامه در شرح تجرید دارد که مسبوق به فرمایش مرحوم شیخ طوسی در تبیان است.^۱ علامه در ردّ اشاعره که قائل هستند - معاذالله - خدا دیدنی است و به همین آیه استدلال کردند، ایشان می‌فرمایند که نظر غیر از رؤیت است. ممکن است آدم نظر بکند چیزی را که نبیند؛ مثل کسی که استهلال می‌کند ماه را، گاهی می‌گوید: «نظرتُ إلى القمر فلم أره»، نظر غیر از رؤیت است. این فرمایش مرحوم شیخ طوسی است در تبیان در ذیل همین آیه.

غرض این است که گاهی می‌گویند چشم نظر می‌کند، گاهی می‌گویند چهره نظر می‌کند. چهره که اهل دیدن نیست. این معلوم می‌شود که منتظر است. آدم منتظر چهره‌اش مشخص است. کسی که به حال انتظار نشسته مشخص است. غرض این است که نظر در خود جوهر نظر، با نظریه همراه است؛ مثل «نظر فی حلالنا و حرامنا» از طرف منظور. درباره ذات اقدس الهی دارد که ﴿لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾. پس ناظر می‌تواند امر غیر جسمی باشد. منظور می‌تواند امر غیر جسمی باشد، این دو امر؛ آن هم نظر به وجه اسناد داده شد، نه به چشم. این چهره منتظر رحمت الهی است، بنابراین همه اینها تأیید می‌کند که به رحمت الهی توجه دارند.

پرسش: انتظار هم همین‌طور است؟

پاسخ: انتظار هم همین‌طور است. انتظار گاهی ممکن است به امر مادی برسد، امر مجرد برسد. غرض این است که انتظار در جریان وجود مبارک سلیمان که فرمود: ﴿فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ﴾، آن امر محسوس بود؛ ولی فعلاً در خارج نیست؛ ولی الآن من منتظر هستم، معلوم می‌شود این نظر به معنی نگاه کردن نیست.

۱. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد العلامة الحلی، ج ۱، ص ۲۹۷؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۲۸.

اینهایی که ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ﴾، این ﴿تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ﴾، اینجا ظن به معنای اطمینان است. دیگر می‌فهمد که گرفتار فاقره می‌شود. فاقره هم در قرآن کریم یک جا ذکر شد، آن هم همین جاست. حادثه کمرشکن را می‌گویند فاقره. فقیر به معنی گدا نیست. این فعل به معنی مفعول است؛ مثل قتل به معنای مقتول. آن کسی که ستون فقراتش شکسته است به او می‌گویند فقیر. کشوری که جیبش خالی است، کیفش خالی است، چون قدرت قیام ندارد، کمرش شکسته است، دین می‌گوید او فقیر است. فقیر به معنی گدا نیست. ما در فارسی آن قدرت غنی لغوی را نداریم که پا به پای عربی جلو برود. ما می‌گوییم گدا. گدا که بار علمی ندارد. «فاقره»، حادثه «فاقرة الظهر»؛ کمرشکن است، آن را می‌گویند فاقره. فقیر هم که فعل به معنای مفعول است؛ یعنی ستون فقراتش شکسته است. آن روز حادثه تلخ فاقره دامنگیر اینها می‌شود. حالا این شخص در حال احتضار، وقتی روح به ترقوه رسید، ترقوه این استخوان‌های طرف راست و چپ جلوی گلو را می‌گویند. این گلو طرف جلو یک حسابی دارد، طرف پشت یک حساب دیگری دارد، نام دیگری دارد. این استخوان‌های طرف راست و چپ جلوی گلو را می‌گویند ترقوه. جمعی هم تراقی است. نفس محتضر از پایین به بالا می‌آید تا کم‌کم تمام می‌شود. وقتی به این ترقوه رسید، اطرافیان این بیمار می‌گویند کیست که او را شفا بدهد؟! یک عده دنبال عوده هستند که کسی بیاید این مشکل او را حل کند! این ضرر را حل کند! یک عده می‌گویند کیست که او را شفا بدهد؟! آن که به دنبال شفای این محتضر است، می‌گویند راقی. آن که به دنبال دفع بلای اوست، می‌گویند عوده و عائذ و امثال آن.

﴿كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ * وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ * وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ﴾، حالا فهمید که باید از این دنیا برود: ﴿وَالْتَفَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ﴾. پاها از قدرت حرکت افتاد. می‌بینید این پاها را گاهی جمع می‌کند، گاهی جفت می‌کند، این پاها را به هم می‌مالد، بدن و پا در اختیار او نیست. به هم می‌چسبد، باز می‌کند، می‌بندد. دیگر ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾؛

به طرف ذات اقدس الهی دارد سوق داده می‌شود؛ یعنی به هر حال مرگ به معنای انتقال از یک نشئه به نشئه دیگر است؛ منتها برای خیلی‌ها قابل درک نیست که مرگ پوسیدن نیست و از پوست به درآمدن است و انسان مرگ را می‌میراند و هیچ چیزی نیست. برای اینکه در قبر زنده است: «رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ»^۱ در برزخ کاملاً زنده است و از امام (سلام الله علیه) سؤال می‌کنند که برزخ چه موقع شروع می‌شود؟ فرمود: «مِنْدَ الْقَبْرِ»^۲ ما چهار عالم که نداریم؛ دنیا، قبر، برزخ، معاد! سه عالم است. انسان از دنیا وارد برزخ می‌شود. همین که وارد قبر شد، بدن را ما در قبر می‌بینیم، این شخص به تمام حقیقت وارد برزخ شده است.

آن‌گاه فرمود: ﴿وَوَظَنَّا أَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَالتَّفَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ * إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾، این شخص چرا باسره است: ﴿تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ﴾؟ چرا ساق به ساق می‌کوبد و گرفتار عذاب الهی می‌شود که طلعه آن پیداست؟ برای اینکه فرمود او به جای تصدیق ره‌آورد انبیا تکذیب کرد و به جای عبادت و نماز ترک نماز کرد: ﴿فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّى﴾، در قبال «صدق»: ﴿وَلَكِنْ كَذَّبَ﴾. در قبال «صلی»: ﴿وَوَلَّى﴾. این چهار تا امر هر دو مقابل هم هستند. ﴿فَلَا صَدَّقَ﴾ با اینکه باید ره‌آورد انبیا و وحی الهی را تصدیق می‌کرد، نکرد. نماز که ستون دین بود، آن را نخواند. ﴿وَلَكِنْ كَذَّبَ﴾، به جای «صدق»، «کذب». به جای «صلی»، «تولّی»؛ اعراض کرده است از عبادت خدا. بعد به نزد فرزندان خود و قبیله خود که می‌رسید، متبخترا نه پا را می‌کشد، بدن را می‌کشد، مختالانه حرکت می‌کند. این کلمه «مختال» که باب إفتعال است، در قرآن آمده است. «تخیل» که باب تفعّل است، در قرآن نیست. «مختال»؛ یعنی آدم خیال زده! ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾^۳، به دنبال مد می‌گردد! به دنبال زینت می‌گردد! به دنبال فخر باطل

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۲۴۲.

۲. الغارات (ط - القدیة)، ج ۱، ص ۱۵۰.

۳. سوره لقمان، آیه ۱۸.

می‌گردد. این انسان «مختال»؛ یعنی خیال‌زده، او محبوب خدا نیست: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾. این «مختال» با تغطی، اعضا و جوارح کشیدن، گردن کشیدن، پا کشیدن و متبخرانه حرکت کردن زندگی می‌کند.

بعد می‌فرماید این حادثه تلخی که در انتظار توست: ﴿أَوَلَيْ لَكَ فَأُولَى﴾، این برای تو هست. تو سزاوار این کار هستی، این کار هم برای توست. تو مشکل اساسی‌ات این بود که خیال می‌کردی؛ مثل یک دسته چغندر یا ثرب هستی که می‌روی زیر قبر و می‌پوسی، همین! یک دست ثرب یا یک دسته چغندر این چه می‌شود؟ این حساب و کتابی ندارد، این می‌رود زیر خاک و می‌پوسد. تو خیال کردی انسان که می‌میرد، به قبر می‌رود؛ مثل همین یک دسته شلغم است. این‌طور خیال کردی: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾، «سُدی»؛ یعنی یاوه. هیچ حسابی و کتابی نیست؟ یک بیان نورانی حضرت امیر در نهج‌البلاغه دارد که همین بود، فرمود این نظام سپهری محیر العقول را خدا در سفره قرار داد، این زمین را با همه گسترش معادن و دریا و فضا و صحرا خدا سفره قرار داد، این مائده ارض و سماء را آفرید، بعد مهمان دعوت کرد به نام انسان. اول که خدا بشر را خلق نکرد. اول تمام این سفره‌ها را آفرید، بعد فرمود برای شما آماده کردم: ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾؛^۴ آن وقت ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾؟!

این برهان از نظر مبدأ غایی است. حالا چه قدرتی می‌تواند انسان را دوباره زنده کند؟ تبیین همین خلقت اولیه اوست: ﴿أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنًى يُمْنًى﴾، یک قطره آب بود که به این صورت درآمد. الآن صدها دانشکده انسان‌شناسی است، هنوز درباره این بدن گیر هستند! خیلی از بیماری‌هاست که کشف نشده، خیلی از داروهاست که کشف نشده

است. برای همین بدن! همین یک قطره آب است. چندین پرده یا غیر پرده به نظر پیشینیان بود تا انسان چشم را بسازد.

یک بیان نورانی حضرت امیر دارد که او با یک تکه چربی دارد می‌بیند، با یک تکه گوشت این همه حرف‌ها را می‌زند.^۵ این زبان یک تکه گوشت است. یک مقدار چربی است در دستگاه چشم. پیشینیان فکر می‌کردند پرده‌های فراوانی است که انسان:

اشک حرم نشین نهانخانه مرا *** زان سوی هفت پرده به بازار می‌کشی^۶

به تعبیر حافظ. اینها فکر می‌کردند از پرده‌های فراوان است. حالا بعد تحقیقاتی کردند که از آن قبیل نیست. به هر حال این عده زیادی از محققانی که این چشم‌پزشکی یک رشته محیر العقول است، حضرت فرمود با یک تکه پیه ساخته شد. زبان با یک گوشت دارد حرف می‌زند. فرمود: ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يَمْنَى﴾، اگر احتلام بود، این فقط جامه‌اش خیس می‌شد. حالا به این صورت لَوْلَوْ لَآلَا درآمد! روحش که از این قبیل نیست که انسان را ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۷ و امثال آن. فرمود این انسان است، پس ﴿ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى * فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى﴾، برای حفظ نظام و حفظ نسل، انسان مثل فرشته نیست که نمیرد. انسان قائم به نوع است، نه قائم به شخص. فرشته‌ها قائم به شخص هستند. ازدواج نمی‌خواهند، زندگی زن و شوهری ندارند و مانند آن. اما انسان قائم به نوع است. قائم به شخص نیست. آن وقت اگر ذات اقدس الهی از یک قطره آب به این صورت درآورد: ﴿أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُخْصِيَ الْمَوْتَى﴾، «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبَلَى».^۸

۵. نهج البلاغة (للصبيح صالح)، حکمت ۴۷۰؛ «اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يُنْظَرُ بِشَحْمٍ وَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ وَيَسْمَعُ بِعَظْمٍ وَتَنْتَفِسُ مِنْ حَرَمٍ».

۶. دیوان حافظ، غزلیات، غزل ۴۵۹.

۷. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

۸. وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۷۳.

«و الحمد لله رب العالمين»